

## فروگاهش (تحویل) نظریه معرفت‌شناختی مبناگروی به تلائم

دکتر عبدالرسول کشفی\*

### چکیده

مبناگروی (foundationalism) قدیمی‌ترین نظریه در باب ساختار توجیه (Justification) است. در این نظریه مجموعه باورهای انسان به یک ساختمان تشبیه می‌شود. همان‌طور که هر ساختمان دارای دو قسمت زیرینا و روبنا است و روبنا متکی به زیرینا است، مجموعه باورهای انسان نیز چنین است: بعضی باورها زیرینا هستند و پاره‌ای دیگر روبنا و روبناها به زیریناها متکی‌اند. نظریه مقابل مبناگروی، تلائم (coherence) است. در این دیدگاه باورهای انسان به تارهای تنیده شده یک عنکبوت یا کندوی زنبور عسل تشبیه می‌شود. یک باور به تک‌تک باورهای دیگر متکی است و آنها نیز به او متکی‌اند. در این مقاله ضمن بررسی و نقد نظریه مبناگروی نشان می‌دهیم که مبناگروی به نظریه تلائم فروکاسته (reduction) می‌شود.

### واژه‌های کلیدی

مبناگروی، تلائم، توجیه، مبناگروی سنتی، مبناگروی خطاپذیر.

## مقدمه

فیلسوفان معرفت را «باور صادق موجه» (true justified belief) تعریف می‌کنند (3: P23; 4: P9 13; 8: P81). از آنجا که این تعریف شامل سه جزء است به تعریف (تحلیل) سه جزئی معرفت (tripartite definition (analysis) مشهور است. تعریف سه جزئی اولین بار به وسیله افلاطون مطرح شد. افلاطون گفت‌وگوی سقراط و ثئوتوس را چنین نقل می‌کند:

«سقراط: اگر پندار درست [= باور صادق] شناسایی [= معرفت] باشد، ممکن نیست که بهترین داوران در مورد واقعه‌ای پندار درست [= باور صادق] پیدا کند بی‌آنکه شناسایی [= معرفت] به‌دست آورد، پس معلوم می‌شود شناسایی [= معرفت] غیر از پندار درست [= باور صادق] است.

ثئوتوس: اکنون به یادم آمد که در این باره از کسی نکته‌ای شنیده‌ام. آن کس می‌گفت: شناسایی [= معرفت] پنداری درست [= باوری صادق] است که بتوان توضیحی [توجیهی] درباره آن داد. و آنچه با تعریف و توضیح [توجیه] همراه نباشد شناسایی [= معرفت] نیست.» (۱: ص ۱۴۵۲).

در توضیح این تعریف باید گفت:

فاعل شناسایی (S) به گزاره (P) وقتی معرفت دارد که:

۱- S به P باور داشته باشد (Bsp).

۲- P صادق باشد (P).

۳- باور S به P موجه باشد (Jsp).

نمی‌توان مدعی معرفت به گزاره‌ای بود و به آن باور یا عقیده نداشت: فهم عرفی (common sense) ادعای معرفت به یک گزاره و باور نداشتن آن را متناقض می‌یابد و نیز وقتی می‌توان مدعی معرفت به یک گزاره بود که آن گزاره صادق باشد: باور کاذب معرفت نیست. از سوی دیگر باور صادق به تنهایی معرفت نیست. باور صادق وقتی معرفت است که موجه یعنی مدلل (دارای دلیل) باشد: فهم عرفی باور صادق بدون دلیل را معرفت نمی‌داند، به بیان دیگر: حدس صائب معرفت نیست. مثلاً اگر به سبب کوتاهی خطوط کف دست کسی پیش‌بینی کنیم که عمر او کوتاه است و اتفاقاً کوتاه هم باشد، این باور اگر چه صادق است معرفت نیست زیرا ربطی منطقی میان خطوط دست و طول عمر وجود ندارد، از این‌رو، این باور موجه (مدلل) نیست. اما اگر به جای خطوط کف دست به بیماری کشنده‌ای استناد کنیم که او به آن مبتلاست، آنگاه می‌توان گفت باور ما موجه است و به کوتاهی عمر او معرفت داریم.

در باب ساختار توجیه نظریه‌های مختلفی در دست است. مهمترین آنها دو نظریه «میناگروی» و «تلائم» است. میناگروی قدیمی‌ترین نظریه درباره ساختار توجیه است در این نظریه باورهای انسان به یک ساختمان تشبیه می‌شود: همان‌طور که هر ساختمان دارای دو قسمت زیربنا و روبناست و روبنا متکی به زیربنا است، مجموعه باورهای انسان نیز چنین است: بعضی باورها زیربنا هستند و پاره‌ای دیگر روبنا، و روبناها به زیربناها متکی‌اند.

نظریه مقابل میناگروی تلائم است. در این دیدگاه باورهای انسان به شبکه تارهای یک عنکبوت یا کندوی زنبور عسل تشبیه می‌شود: یک باور به تک‌تک باورهای دیگر متکی است و آنها نیز به او متکی‌اند.

#### نظریه تلائم: مبانی و حامیان آن

بر مبانی نظریه تلائم،<sup>(۱)</sup> توجیه به معنای ارتباط دو سویه یک باور با مجموعه‌ای از باورها است. به بیان دیگر:

فاعل شناسایی S آنگاه در باور به گزاره p موجه است، اگر و فقط اگر، باور p با مجموعه‌ای از باورها رابطه‌ای دو سویه داشته باشد.

درباره چیستی این رابطه تاکنون چهار نظریه ارائه شده است: استلزام ضروری (necessary implication)، سازگاری (consistency)، تبیین (explanation) و معقولیت بیشتر (more reasonableness).

نظریه تلائم از سابقه‌ای کوتاه نسبت به نظریه رقیب برخوردار است. طرح این نظریه عمدتاً پاسخی به مشکلات میناگروی بود. ایدآلیست‌های مطلق بخصوص اف.اچ. برادلی (F.H. Bradley) و برنارد بوزانکه (Bernard Bosanquet) نظریه تلائم را در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مطرح کردند. در دهه ۱۹۳۰ اوتونوئیرات (Otto Neurath) و کارل همپل (Carl Hempel) از اصحاب حلقه وین در پاسخ به دیدگاه‌های میناگروانه موریتس شلیک (Moritz Schlick) به دفاع از این نظریه پرداختند. ویلفرد سلارز (Wilfrid Sellars) در سال ۱۹۶۳ و گیلبرت هارمن در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۸۹ تبیین دقیق‌تری را از این نظریه به‌دست دادند. اما بحث تفصیلی و همه‌جانبه از این نظریه از آن دو تن از فیلسوفان عصر حاضر: کیث لِرر (Keith Lehrer) و لورنس بونژور (Laurence Bonjour) است. (لِرر در سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۸ و بونژور در سال ۱۹۸۵).

### مبناگرایی: اصول و حامیان آن

مبناگرایی مبتنی بر سه اصل است (105- p100: 8).

۱- باورهای انسان دو قسم‌اند: باورهای پایه (basic beliefs) (مبانی foundations)، باورهای غیرپایه (non-basic beliefs) (روبنها، روساخت‌ها superstructures).

۲- توجیه باورهای غیر پایه، مستقیم یا غیر مستقیم، از قبیل باورهای پایه است.

۳- توجیه باورهای پایه از قبیل هیچ باوری (پایه یا غیر پایه) نیست.

باور پایه چنین تعریف می‌شود: یک باور آن‌گاه پایه است اگر و فقط اگر بر

هیچ کدام از باورهای یک شخص مبتنی نباشد (102: p8).

از آنجا که در مبناگرایی، توجیه باورهای غیر پایه از قبیل باورهای پایه است،

باورهای پایه خود باید موجه باشند. باورهای پایه موجه را «باورهای واقعاً پایه properly basic beliefs» گویند.

باورهای واقعاً پایه چنین تعریف می‌شوند:

یک باور آن‌گاه واقعاً پایه است اگر و فقط اگر: ۱- موجه باشد ۲- توجیه آن از

قبیل هیچ باوری (پایه یا غیر پایه) نباشد.

در این مقاله آن‌گاه که از باور «پایه» سخن می‌گوییم مرادمان باور «واقعاً پایه» است.

مبناگرایی دو نوع است (463- p461: 6):

۱- مبناگرایی خطاناپذیر (infallible foundationalism) (سستی classical)

۲- مبناگرایی خطاپذیر (fallible foundationism)

مبناگرایی خطاناپذیر (سستی) باورهای پایه را خطاناپذیر می‌داند. این نوع مبناگرایی نظریه غالب در میان فیلسوفان دوران باستان، قرون وسطی، و جدید است. افلاطون و ارسطو در یونان باستان، توماس آکویناس در قرون وسطی و دکارت، لاک و هیوم در عصر جدید از حامیان این نظریه محسوب می‌شوند.

مبناگرایی خطاپذیر از زمان توماس رید<sup>(۲)</sup> شروع شد. به جهت مشکلاتی که

مبناگرایی سستی با آن مواجه بود رید شرط خطاناپذیری را از باورهای پایه برداشت.

تفکر رید در نیمه دوم قرن بیستم به وسیله متفکرانی مانند دی. ام. آرمسترانگ D. M.

Armstrong، آنتونی کوینتن (Anthony Quinton)، رُدریک. ام. چیزم Roderick M.

Chisholm، ویلیام آلستون (William Alston) و رابرت آدی (Robert Audi) مورد

تأیید واقع شد. به این نوع مبناگرایی، مبناگرایی تعدیل شده یا حداقلی moderate or

minimal foundationalism نیز گفته می‌شود.

### میناگروی خطاناپذیر (ستی)

گفتیم باورهای واقعاً پایه باورهایی هستند که: ۱- موجه باشند. ۲- توجیه آنها از قبل باورهای دیگر نباشد.

آلوین پلتنینگا میناگروی سستی را دو نوع می‌داند:

۱- میناگروی سستی باستانی- قرون وسطایی (ancient-medieval classical foundationism)

۲- میناگروی سستی جدید (modern classical foundationalism)

از دیدگاه پلتنینگا میناگروی سستی پیش از دکارت «باستانی- قرون وسطایی» و میناگروی دکارت و فیلسوفان بعد از او «جدید» است. به اعتقاد او در میناگروی سستی باستانی- قرون وسطایی باورهای پایه دو قسم هستند:

۱- بدیهی ذاتی (self evident) ۲- بدیهی حسّی (evident to senses)

باورهای بدیهی ذاتی باور به گزاره‌هایی است که اگر کسی آنها را فهم کند، گریزی از باور به آنها ندارد. فهم این گزاره‌ها مستلزم موجه بودن باور به آنهاست (توجیه آنها مبتنی بر چیزی جز فهم آنها نیست). حقایق ساده منطقی و ریاضی چنین‌اند، مثلاً باور به این حقیقت منطقی که: اکنون یا باران می‌بارد یا نمی‌بارد و یا باور به این حقیقت ریاضی که یک به علاوه یک مساوی دو است.

باورهای بدیهی حسّی باورهایی‌اند که تجربه حسّی فاعل شناسا از عالم خارج توجیه‌کننده آنهاست، مثلاً تجربه حسّی (دیدن و لمس) من از میز رویه‌رویم توجیه‌کننده باورم به این است که میزی رویه‌روی من است.

در میناگروی سستی جدید باورهای بدیهی حسّی جای خود را به باورهای بطلان‌ناپذیر (incorrigible beliefs) می‌دهند.

در این نوع میناگروی باورهای پایه چنین‌اند:

۱- بدیهی ذاتی ۲- بطلان‌ناپذیر

باورهای بطلان‌ناپذیر آنها هستند که شخص نتواند در داشتن آنها بر خطا باشد (منطقاً محال باشد که صاحب باور در باورش به یک گزاره بر خطا باشد). بطلان‌ناپذیری وصف خود باور است در حالی که بداهت وصف متعلق باور، یعنی: گزاره است و نسبت دادن بداهت به باور نسبتی مجازی است. باور به گزاره‌هایی مانند «من هستم» یا «به چیزی باور دارم» یا «این توپ را قرمز می‌یابم» یا «خود را گرسنه می‌یابم» باورهایی بطلان‌ناپذیرند. این گزاره‌ها اگرچه منطقاً ضروری نیستند (کذب آنها منطقاً محال نیست)، در عین حال منطقاً محال است که شخص در باور به آنها بر خطا باشد، مثلاً

محال است که کسی به گزاره «من هستم» باور داشته باشد و در عین حال این گزاره کاذب باشد (او نباشد) و یا به گزاره «خود را گرسنه می‌یابم» باور داشته باشد و در عین حال این گزاره کاذب باشد (او خود را گرسنه نیابد).

از دیدگاه دکارت از آنجا که حس به جهت خطاهایش قابل اعتماد نیست، گزاره‌های بدیهی حسی خطاپذیرند و باور به آنها نمی‌تواند باور پایه محسوب شود. اما اگر این گزاره‌ها با گزاره‌هایی جایگزین شوند که حاکی از تجارب ذهنی بی‌واسطه ما از عالم خارج (یا درون) باشند باور به آنها می‌تواند به جهت بطلان‌ناپذیر بودن این باورها، باور پایه محسوب شود (ibid: 6).

#### استدلال‌های مبنایگروان سستی

در اثبات مبنایگروی برهانی اقامه شده است و آن برهان تسلسل (regress argument) است. با این استدلال<sup>(۳)</sup> وجود باورهای واقعاً پایه به اثبات می‌رسد. مبنایگروان سستی تا سال ۱۹۵۲ در اثبات خطاناپذیر بودن باورهای پایه دلیلی در دست نداشتند. در این سال سی.آی. لوییس (C.I. Lewis) با استدلال احتمال و یقین (probability and certainty argument) به اثبات خطاناپذیر بودن باورهای پایه می‌پردازد (5: p168-175).

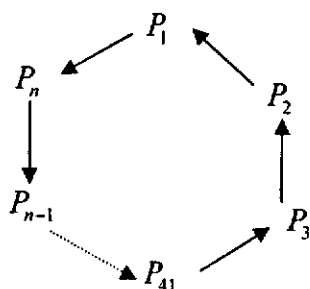
#### برهان تسلسل

اگر توجیه باوری مانند  $P_1$  از قبیل باوری مانند  $P_2$  و توجیه  $P_2$  از قبیل باوری مانند  $P_3$  و... و توجیه  $P_{n-1}$  از قبیل  $P_n$  باشد، زنجیره توجیه باورها یکی از اشکال چهارگانه زیر را دارد:

۱-  $P_{n-1}$  غیر موجه است.

$$P_1 \leftarrow P_2 \leftarrow P_3 \leftarrow \dots \leftarrow P_{n-1} \leftarrow P_n$$

۲- توجیه  $P_n$  از قبیل  $P_1$  است.



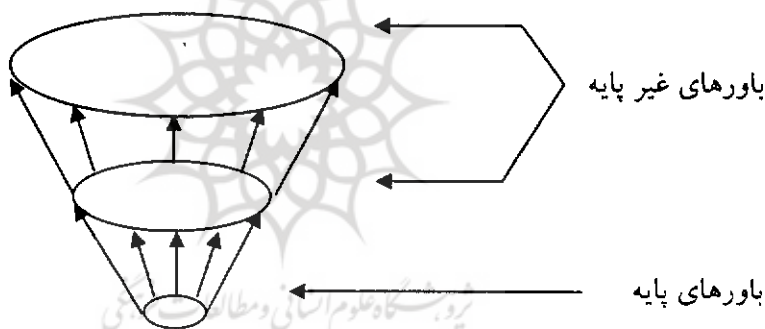
۳- توجیه  $P_n$  از قبل  $P_{n+1}$  است و به همین ترتیب زنجیره توجیه به صورتی نامتناهی ادامه دارد.

$$P_1 \leftarrow P_2 \leftarrow P_3 \leftarrow \dots \leftarrow P_{n-1} \leftarrow P_n \leftarrow \dots \leftarrow \infty$$

۴-  $P_n$  باوری پایه است (توجیه آن مبتنی بر باوری دیگر نیست).

$$P_1 \leftarrow P_2 \leftarrow P_3 \leftarrow \dots \leftarrow P_{n-1} \leftarrow P_n$$

در فرض اخیر، باورهای غیر پایه از شماری محدود باور پایه استنتاج می‌شوند. در این فرض مجموعه باورهای یک شخص مانند مخروطی ناقص است که از رأس بر زمین تکیه دارد: رأس مخروط را باورهای پایه و قاعده آن را باورهای غیر پایه تشکیل می‌دهند.



در فرض اول، از آنجا که  $P_n$  فاقد توجیه است نمی‌تواند، مستقیم یا غیرمستقیم، هیچ باوری را موجه سازد، از این رو سلسله باورها از جمله  $P_1$  غیرموجه باقی می‌مانند.

در فرض دوم، توجیه  $P_1$  از قبل  $P_n$  و توجیه  $P_n$  از قبل  $P_1$  به معنای توجیه  $P_1$  از قبل خود، یعنی دور است و دور به دلیل تناقض آمیز بودنش محال است.

در فرض سوم، بی‌حد و حصر بودن سلسله توجیه مستلزم آن است که توجیه هر باوری مشروط به توجیه سلسله‌ای نامتناهی از باورها باشد و چون تحقق چنین سلسله‌ای محال است از این رو توجیه هر باوری محال است.

با نفی فرض‌های ۱ تا ۳ صدق فرض چهارم (منتهی شدن سلسله باورهای غیر پایه به باورهای پایه) به اثبات می‌رسد که همان دیدگاه مبنایگروی در ساختار توجیه است.

### نقد میناگروی سنتی

میناگروی سنتی دارای سه پیش‌فرض است:

- ۱- باورهای پایه خطاناپذیرند.
- ۲- توجیه از باورهای پایه به غیر پایه «گذرا» (transitive) است.
- ۳- شمار باورهای پایه برای استنتاج باورهای غیر پایه کافی است.

### نقد پیش‌فرض اول

بیشتر گفتیم میناگروان سنتی باستانی- قرون وسطایی باورهای پایه را دو قسم می‌دانند: «بدیهی ذاتی» و «بدیهی حسی». در میناگروی سنتی جدید که با دکارت آغاز شد بدیهیات حسی جای خود را به باورهای بطلان‌ناپذیر دادند. امروزه معرفت‌شناسان صرفاً بدیهیات حسی را به سبب خطاهای حسی خطاناپذیر نمی‌دانند، بلکه خطاناپذیری بدیهیات ذاتی و بطلان‌ناپذیرها را نیز مورد تردید قرار داده‌اند.

بر خطاناپذیری باورهای پایه، دست‌کم دو نقد وارد است:

نقد اول: میناگروان سنتی صدق بدیهیات ذاتی را از بداهت آنها استنتاج می‌کنند. باید گفت: صرف اینکه صدق امری برای ما بدیهی و روشن باشد مستلزم آن نیست که آن امر در واقع هم صادق و درست باشد، چرا که صدق امری عینی (objective) و خارجی است، در حالی که بداهت معنایی ذهنی (subjective) و درونی است و هیچ ربط و نسبت منطقی بین این دو نیست به بیان دیگر گزاره «بداهت مستلزم صدق است» پیش‌فرض اثبات‌ناشده میناگروان سنتی در نظریه خطاناپذیری بدیهیات ذاتی است.

نقد دوم: مهمترین نقد به خطاناپذیری باورهای بطلان‌ناپذیر از آن ویلفرد سلارز (Wilfred Sellars) است: (9)

بیشتر گفتیم باورهای بطلان‌ناپذیر باور به گزاره‌هایی است که حاکی از تعجارب

ذهنی بی‌واسطه ما از عالم بیرون یا درون است، مثال:

گل رُزی سرخ را می‌یابم.

خود را گرسنه می‌یابم.

آنچه را در تجربه بی‌واسطه ذهنی می‌یابیم «داده حسی» (sense - datum)

می‌نامند. دکارت اولین متفکری است که نظریه خطاناپذیری داده‌ها را مطرح کرد. او

در این باره چنین می‌نویسد:



«... باری من همانم که احساس می‌کنم، یعنی از راه اندام‌های حسی به چیزهایی ادراک و معرفت حاصل می‌کنم، زیرا واقعاً نور را می‌بینم، صداها را می‌شنوم، و حرارت را احساس می‌کنم. اما ممکن است بگویید که همه اینها نمودهایی کاذب است و من در خوابم. فرض کنیم چنین باشد، اما به هر حال دست‌کم این مطلب کاملاً قطعی است که چنین می‌نماید که من می‌بینم، می‌شنوم و حرارت را احساس می‌کنم (و این دیگر نمی‌تواند کاذب باشد) (۲: ص ۳۱-۳۰).

ویلفرد سلارز خطاناپذیری داده‌ها را مورد مناقشه قرار می‌دهد، سلارز استدلال می‌کند که در نظریه «داده» بین دو امر خلط شده است: «داده» و «معرفت گزاره‌ای ناظر به داده». «داده» انطباعی حسی است که فرد آنرا وقت رویارویی با عالم واقع در خود می‌یابد. در مثال‌های پیش‌گفته صورت ذهنی گل رُز سرخ و احساس گرسنگی «داده» اند. «معرفت گزاره‌ای ناظر به داده» معرفتی است مبتنی بر وجود «داده» و از این‌رو متأخر از آن است. باور به گزاره‌های «گل رُزی سرخ را می‌یابم» و «خود را گرسنه می‌یابم» معرفتهایی گزاره‌ای ناظر به داده‌های «گل رُز سرخ» و «گرسنگی» هستند و هر دو باور بعد از پدید آمدن داده‌های یاد شده در فاعل شناسا شکل می‌گیرند.

خطا وصف باور است و از آنجا که داده از سنخ باور نیست، مصون از خطاست، اما به همین دلیل نیز معرفت محسوب نمی‌شود، چرا که معرفت نوعی باور است. آنچه در میناگروی «باور بطلان‌ناپذیر» نامیده می‌شود، معرفت گزاره‌ای ناظر به داده است که از دیدگاه سلارز باوری خطاپذیر است. سلارز در خطاپذیری معرفت یادشده چنین استدلال می‌کند:

متعلق باور، گزاره و گزاره دربردارنده حکم است؛ وجود حکم مستلزم کاربرد مفاهیم و کاربرد مفاهیم مستلزم استفاده از باورهای پیشین است و استفاده از باورهای پیشین مستلزم به‌کارگیری حافظه است و باورهای ناشی از حافظه خطاپذیرند. در مثال «باور دارم به این که گل رُزی سرخ را می‌یابم» داده حسی، صورتی ذهنی از گل رز سرخ است. باور یاد شده آن‌گاه پدید می‌آید که فاعل شناسا از پیش با مفاهیم «گل رُز» و «سرخ» آشنا باشد تا بتواند تن‌پوش این مفاهیم را بر اندام داده حسی یاد شده بیوشاند. استفاده از مفاهیمی که ذهن از پیش با آنها آشناست از طریق به‌کارگیری حافظه است و حافظه خطاکار است. شاید فرد تاکنون به اشتباه عنوان سرخ را برای

زردها و عنوان گل رز را برای لاله‌ها به کار گرفته است. آنچه او یافته است لاله‌ای زرد است که با عنوان گل رز سرخ از آن یاد می‌کند.

نه تنها باورهای ناظر به داده‌های ناشی از حواس ظاهری خطاپذیرند که باورهای ناظر به داده‌های ناشی از درون‌بینی نیز چنین هستند. کیث لور<sup>(۴)</sup> مثالی را در این مورد بیان می‌کند:

«بیماری به پزشک مراجعه می‌کند و از درد شانه گلایه می‌کند. پزشک با معاینه بیمار به او می‌گوید که این احساس، درد نیست بلکه خارش حاد است که او به اشتباه، آنرا درد می‌پندارد. بیمار از فردای آن روز از احساسی که در شانه دارد با خارش حاد، و نه درد شانه، یاد می‌کند» (4: P52-53).

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که داده حسی خطاناپذیر در ساختار معرفت جایی ندارد بلکه میناگروان باور ناظر به داده را پایه معرفت می‌دانند که باوری خطاپذیر است.

### نقد پیش‌فرض دوم

در میناگروی برای استنتاج باورهای غیر پایه از پایه از سه نوع استدلال استفاده می‌شود: قیاس (deduction)، استقرا (induction)، استنتاج از طریق بهترین تبیین (inference to the best explanation ( abduction )

#### ۱- قیاس

توجیه از طریق استدلال قیاسی گذرا است: اگر باور X موجّه باشد و باور Y از X و باور Z از Y با استدلال‌هایی قیاسی استنتاج شوند، می‌توان گفت X, Z را موجّه می‌کند (توجیه از X به Z گذر می‌کند).

#### ۲- استقرا

توجیه از طریق استقرا ناگذراست و دلیل آن مثال‌های نقضی برگذرا بودن آن است. به مثال زیر توجه کنید:

مقدمه (۱): علی آشپز است و پختن برنج را فراموش کرده است.

از گزاره عطفی فوق می‌توان نتیجه گرفت که:

نتیجه (۱): علی آشپز است.

از نتیجه فوق می‌توان به کمک استدلالی استقرایی نتیجه گرفت که:

نتیجه (۲): علی پختن برنج را می‌داند.

اگرچه نتیجه (۱) از مقدمه (۱) و نتیجه (۲) از نتیجه (۱) قابل استنتاج‌اند اما روشن است که توجیه از مقدمه (۱) به نتیجه (۲) گذرا نیست چرا که این دو با یکدیگر ناسازگارند.

### ۳- استنتاج از طریق بهترین تبیین

بر مبنای استنتاج از طریق بهترین تبیین، باور  $X$  باور  $Y$  را آن گاه موجه می‌کند که  $Y$  بهترین تبیین برای  $X$  باشد (بارندگی دیشب و ترکیدن همزمان لوله‌های آب در شهر دو تبیین برای خیس بودن امروز خیابان‌ها هستند که بهترین تبیین، بارندگی دیشب است).

استنتاج از طریق بهترین تبیین ناگذرا است زیرا اگر  $Y$  بهترین تبیین برای  $X$ ،  $Z$  و بهترین تبیین برای  $Y$  باشد،  $Z$  نمی‌تواند بهترین تبیین برای  $X$  باشد زیرا طبق فرض  $Y$  بهترین تبیین برای  $X$  است.

ناگذرا بودن توجیه از دو طریق اخیر مستلزم شکاکیت در جمع زیادی از باورهای تجربی است.

توضیح: باورهای غیر پایه، مستقیم یا غیر مستقیم از باورهای پایه استنتاج می‌شوند. استنتاج مستقیم آن است که باوری مانند  $P$  از باور  $P'$  استنتاج شود و  $P'$  پایه باشد. و استنتاج غیر مستقیم آن است که باور  $P$  از باور  $P'$ ،  $P''$ ، ..... و  $P''$  از  $P''$  استنتاج شود و  $P''$  پایه باشد. ناگذرا بودن توجیه در استقرا و استنتاج از طریق بهترین تبیین به این معناست که نمی‌توان از طریق استقرا و استنتاج از طریق بهترین تبیین به استنتاج غیر مستقیم باورهای غیر پایه از باورهای پایه پرداخت و این مستلزم عدم امکان تحصیل معرفت به بسیاری از باورهای تجربی، یعنی شکاکیت در این حوزه است.

### تقدیم پیش‌فرض سوم

از میان منابع پنجگانه معرفت (ادراک حسی، عقل، درون‌بینی، حافظه و گواهی)، یگانه منابع مورد اعتماد میناگروان سنتی عقل و درون‌بینی است. از دیدگاه میناگروان سنتی چون باورهای ناشی از ادراک حسی، حافظه و گواهی خطاپذیرند، نمی‌توانند پایه محسوب شوند. در این باره باید گفت: شمار باورهای پایه ناشی از عقل و درون‌بینی ما ناچیزتر و ناکافی‌تر از آن هستند که بتوانیم حجم عظیم باورهای گوناگون خود را بر این شمار اندک مبتنی سازیم. مثلاً شمار زیادی از باورهای ما باورهای تجربی (ناشی از

ادراک حسی) هستند، این باورها را نمی‌توان از عقل و درون‌بینی استخراج کرد. بسیاری از باورهای ما مربوط به وقایع و رویدادهای گذشته زندگیمان هستند، این باورها به حافظه ما متکی‌اند و عقل و درون‌بینی ما نقشی در استخراج آنها ندارند، و بالاخره شمار فراوانی از باورهای ما مانند باورهای ناظر به حوادث تاریخی و آگاهیهای جغرافیایی، ناشی از اعتمادمان به گواهی و شهادت دیگران است و باز هم عقل و درون‌بینی ما در استنباط آنها ناتوان هستند. بنابراین باورهای پایه ناشی از عقل و درون‌بینی برای استنباط همه باورهای ما کافی نیستند و فقط جمع قلیلی از باورها را می‌توان از آنها استخراج کرد.

نکته: انحصار منابع معرفت به عقل و درون‌بینی مستلزم دست کم دو نوع شکاکیت است: شکاکیت درباره عالم مادی و شکاکیت در باب اذهان دیگر.

#### الف) شکاکیت درباره عالم مادی

تحصیل معرفت درباره عالم مادی محال است زیرا:

- ۱- معرفت به عالم مادی از طریق باورهای تجربی است و باورهای تجربی ناشی از ادراک حسی هستند و ادراک حسی منبعی غیر قابل اعتماد است.
- ۲- ربطی منطقی میان باورهای ناشی از درون‌بینی و باورهای تجربی نیست، نمی‌توان مثلاً از باور به گزاره «سیبی سرخ را می‌یابم» باور به گزاره «سیب سرخ است» را نتیجه گرفت.

#### ب) شکاکیت در باب اذهان دیگر

تحصیل معرفت درباره اذهان دیگر محال است زیرا:

- ۱- از آنجا که عقل و درون‌بینی ما به تجارب ذهنی و اوضاع و احوال نفسانی دیگران دسترسی ندارد، از این رو آگاهی از آن تجارب و اوضاع و احوال امکان‌پذیر نیست. نمی‌دانیم که آیا دیگران، اصولاً تجربه‌ای دارند یا نه؟ و اگر دارند به نوع تجربه آنها آگاه نیستیم.
- از رهگذر رفتار دیگران نیز نمی‌توان به تجارب ذهنی و اوضاع و احوال نفسانی آنان پی برد زیرا:

اولاً، معرفت به رفتار دیگران معرفتی تجربی است و معرفت تجربی امکان‌پذیر نیست. ثانیاً، ممکن است رفتاری مشابه با رفتار ما در احساسی مشابه با احساس ما ریشه داشته باشد یا در احساسی متفاوت و یا اصولاً در احساسی ریشه نداشته باشد.

### نقد میناگروی خطاپذیر

در بخش پیش گفتیم که میناگروی سنتی سه پیش‌فرض دارد:

۱- باورهای پایه خطاناپذیر هستند.

۲- توجیه از باورهای پایه به غیر پایه گذرا است.

۳- شمار باورهای پایه برای استنتاج باورهای غیر پایه کافی است.

و نشان دادیم که صحت هر سه پیش‌فرض مورد تردید است، و از این‌رو، میناگروی سنتی ساختار مناسبی برای توجیه نیست. حذف شرط خطاناپذیری از باورهای پایه اگر چه پاسخگوی نقدهای معطوف به پیش‌فرض‌های اول و سوم است اما نقد وارد به پیش‌فرض دوم همچنان بی‌پاسخ باقی می‌ماند و آن این که توجیه فقط از طریق قیاس گذراست و از طُرُق دیگر گذرا نیست. گذرا نبودن توجیه از دو طریق دیگر (استقرا و استنتاج از طریق بهترین تبیین) مستلزم موجّه نبودن بسیاری از باورهای ما در باب جهان مادی، و به بیان دیگر شکاکیت در بسیاری از باورهای معطوف به این حوزه است.

شکاکیت در باب جهان مادی اگر چه مستلزم هیچ مُحال منطقی‌یی نیست و به بیان دیگر از نفی امکان معرفت به جهان مادی هیچ تناقضی لازم نمی‌آید اما یقیناً این نتیجه، تلاش حامیان فهم عرفی چون توماس رید را بی‌اثر می‌کند که برای اجتناب از درغلتیدن به دامن شکاکیت شرط خطاناپذیری را از باورهای پایه حذف کرده و در عین حال به میناگروی وفادار مانده‌اند. آنچه میناگروی را به شکاکیت می‌کشاند فقط خطاناپذیری باورهای پایه نیست بلکه اعتقاد به گذرا بودن توجیه نیز هست و حذف شرط خطاناپذیری فقط مشکل اول را حل می‌کند و نه دوم را. مهمترین نقد بر میناگروی خطاپذیر از آن کیث لِیر است (86-63 p: 4). لِیر از مدافعان نظریه تلائم و از منتقدان میناگروی است. او ضمن نقد میناگروی سنتی معتقد است حذف شرط خطاناپذیری مستلزم نفی باورهای پایه، و از این‌رو، نفی میناگروی است.

میناگروان خطاپذیر توجیه باورهای ناظر به گزاره‌های مستقیم حسّی، مانند باور به اینکه «گل رُزی را می‌بینم» و یا «صدای یک فناری را می‌شنوم»، را از قبیل هیچ باوری نمی‌دانند و معتقدند که این باورها پایه‌اند.

لِسر استدلال می‌کند که این قبیل باورها مبتنی بر باورهای دیگری هستند و از این‌رو نمی‌توانند پایه باشند. او سپس گامی فراتر نهاده و اثبات می‌کند که حتی باورهایی که باورهای یادشده بر آنها مبتنی‌اند نیز نمی‌توانند پایه باشند. در دو بخش زیر به نقد پایگی این دو دسته باور از دیدگاه لِسر می‌پردازیم.

### نقد پایگی باورهای ناظر به ادراک‌های مستقیم حسی

لِسر با یک مثال استدلال خود را شروع می‌کند:

(p): باور دارم به اینکه ماشین تحریری را مقابل خود می‌بینم.

موجه بودن باور (p) مبتنی بر دست کم یک باور دیگر است و آن:

(q): باور دارم به اینکه هر شیئی که مانند شیء روبه‌رویم به نظر رسد ماشین

تحریر است.

روشن است که با فقدان باور (q)، باور (p) موجه نیست، از این‌رو، باور (p) پایه

نیست.

به بیان کلی‌تر باور من به اینکه شیء (A) از نوع (F) است مبتنی بر این باور

است که هر شیء که مانند (A) به نظر رسد از نوع (F) است.

استدلالی شبیه استدلال بالا را می‌توانیم در مورد باورهای ساده‌تر نیز به‌کار ببریم،

مثلاً نمونه زیر را در نظر بگیریم: گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(e): باور دارم به اینکه شیء روبه‌رویم قرمز است.

باور (e) مبتنی بر این باور است که:

(f): هر چیزی که مانند شیء روبه‌رویم به نظر رسد قرمز است.

اگر چه ابتدای (e) بر (f) برای موجه بودن (e) لازم است اما کافی نیست. چرا که

ممکن است شرایط طبیعی نباشد (مثلاً شیء روبه‌رویم در واقع سفید است، اما چون

زیر تابش نور قرمز است، قرمز می‌نماید) و یا اینکه بینایی من طبیعی نباشد (مثلاً

آبی‌ها را قرمز ببینم)، پس باور (e) دست‌کم بر دو باور دیگر نیز مبتنی است:

(g): باور دارم که شرایط دیدن من طبیعی است.

(h): باور دارم که سالم هستم.

همان‌طور که مشاهده می‌کنیم باور (e) بر سه باور (f)، (g)، (h) مبتنی است پس

باور (e) نمی‌تواند پایه باشد.

بیاید باور ساده‌تری را در نظر بگیریم و آن: باور به اینکه چیزی را می‌بینم. (بی‌آنکه نوع آن چیز را مشخص کنم)، آیا این باور پایه است؟ جواب منفی است زیرا این باور نیز بر باورهای دیگری مبتنی است. باور اخیر دست‌کم بر دو باور دیگر مبتنی است.

۱- من دستخوش توهم نیستم.

۲- من خواب نمی‌بینم.

فقدان دو باور اخیر مستلزم نبود توجه برای باور یاد شده است. در اینجا ممکن است اشکالی وارد شود و آن این که بر مبنای دیدگاه فهم عرفی گرایانه توماس رید باورهای یاد شده تا هنگامی که با داده‌های بیشتر و دقیق‌تر تجربی تعارض نیابند موجه هستند و به بیان دیگر واجد توجه در نگاه نخست (*prima facie justification*) هستند. از این‌رو، نیازی نیست که فرد در توجیهش به اینکه چیزی را می‌بیند، تفاوت ادراک درست را با ادراک وهم‌آلود و یا فرق بیداری با خواب را بداند. و یا فرد در باورش به اینکه شیء سرخی را می‌بیند موجه است و نیازی نیست که برایش مُحَرَز باشد که شرایط طبیعی چیست و قوای ادراکی سالم کدام‌اند.

در پاسخ باید گفت توجیهی که در زندگی روزمره به بسیاری از باورهایمان نسبت می‌دهیم (توجه در نگاه نخست) ناشی از ملاحظات عمل‌گرایانه ماست. از آنجا که اعمال ما ریشه در باورهای ما دارد به دنبال توجه باورهای خویشیم و چون دستیابی به توجه واقعی باورها در بسیاری موارد دشوار است، برای راحتی در مقام عمل به توجه در نگاه نخست روی می‌آوریم. گویا توجه در نگاه نخست بهانه‌ای برای عمل به مقتضای یک باور، و نه بیسنه‌ای بر صدق آن، است.

مثلاً برای من و خانواده‌ام که قصد تفریح و گردش در بیرون شهر را داریم صاف و آفتابی بودن هوای آغاز روز بیسنه‌ای بر شرایط مساعد جوی آن روز است. اما برای خلبانی که قصد پرواز را دارد و یا ماهیگیری که برای صید به دریا می‌رود باور یادشده موجه نیست و صرفاً گزارشهای دقیق هواشناسی است که می‌تواند توجه‌کننده باور آنان به شرایط مساعد جوی باشد. به بیان دیگر توجه در نگاه نخست درخصوص باور یاد شده، برای خلبان و ماهیگیر توجه محسوب نمی‌شود.

### نقد پایگی باورهای بنیادین

در بخش پیشین نشان دادیم که لِرر توجیه باورهای بی‌واسطه تجربی را مبتنی بر توجیه باورهای دیگری (باورهای مبنا) می‌داند و به این ترتیب پایه بودن آنها را مورد انکار قرار می‌دهد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان باورهایی را که باورهای بی‌واسطه تجربی بر آنها مبتنی هستند پایه دانست؟

پاسخ لِرر منفی است. او معتقد است باورهای مبنا نیز پایه نیستند، چرا که توجیه آنها ناشی از تلائمشان با باورهای بی‌واسطه تجربی و توجیه باورهای بی‌واسطه تجربی ناشی از تلائمشان با آنهاست. به بیان دیگر: توجیه این دو دسته باور از نوع تلائم، و نه مبنای، است.

به نمونه زیر توجه کنید:

(q): باور دارم که شیء (A) قرمز است.

توجیه (q) مبتنی بر باور مبنای زیر است:

(p): باور دارم هر شیء مانند (A) قرمز است.

اما باور کلی (p) باوری خود موجه نیست بلکه توجیه آن مبتنی بر باورهای

جزئی مانند نمونه‌های زیر است:

(r): باور دارم که شیء (A') قرمز است.

(s): باور دارم که شیء (A'') قرمز است.

(t): باور دارم که شیء (A''') قرمز است.

از سوی دیگر توجیه هر یک از باورهای (r)، (s) و (t) نیز مبتنی بر باور کلی

(P) است. به بیان دیگر باور کلی (P) و باورهای جزئی (r، s و t) نوعی تلائم است

یعنی، P به آن دلیل موجه است که با باورهای r، s و t متلائم است و r، s و t به آن دلیل موجه هستند که با باور P متلائم هستند.

تلائم میان باورهای بی‌واسطه تجربی و باورهای مبنا به معنای فروکاهش (تحویل)

مبنای، به تلائم است.

### خلاصه

از دو قسم مبنای، مبنای سنتی از آنجا که به شکاکیت می‌انجامد ساختاری مناسب برای توجیه نیست. مبنای خطاپذیر اگر چه تا حدی پاسخگوی مشکل



شکاکیت است، اما خود با مشکل دیگری روبه‌روست و آن اینکه باورهای پایه خطاپذیر بر باورهای مبنایی دیگری مبتنی‌اند و باورهای مبنا نیز مبتنی بر باورهای پایه خطاپذیرند و این به معنای تلائم میان این دو دسته باور و به بیان دیگر فروکاهش میناگروی به تلائم است.

### پی‌نوشت

- ۱- از آنجا که بحث تفصیلی در باب نظریه تلائم به نگارش مقاله‌ای مستقل نیازمند است؛ توضیح ما درباره این نظریه کوتاه و مختصر است.
- ۲- Thomas Reid (۱۷۱۰-۱۷۹۶)، فیلسوف اسکاتلندی و شاگرد هیوم که نظریه شکاکیت او را مورد نقد قرار می‌دهد.
- ۳- این استدلال به یکسان مورد استفاده هر دو گروه میناگروان (سنتی و خطاپذیر) است.
- ۴- Keith Lehrer استاد فلسفه در دانشگاه آریزونا، آمریکا

### منابع

- ۱- افلاطون. *دوره کامل آثار*، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۷.
- ۲- دکارت، رنه. *تأملات در فلسفه اولی*، ترجمه احمد احمدی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۹.
- 3- Dancy, Jonathan, *An Introduction to Contemporary Epistemology*, Basil Blackwell, New York, 1989.
- 4- Lehrer, Keith. *Theory of Knowledge*, Routledge, London, 1992.
- 5- Lewis, C. I. *The Given Element in Empirical Knowledge*, Philosophical Review, 61, 1952.
- 6- Plantinga, Alvin. *Religious Belief Without Evidence*.
- 7- Pojman, Louis P., *Philosophy of Religion: An Anthology*, Wadsworth Publishing Company, U.S.A., 1974.
- 8- Pojman, Louis P., *What Can We Know*, Wadsworth, U.S.A., 2001.

- 9-Sellars, W., Empiricism and the Philosophy of Mind in his *Science, Perception, and Reality*, London, Routledge and Kegan Paul, London, 1963.

